

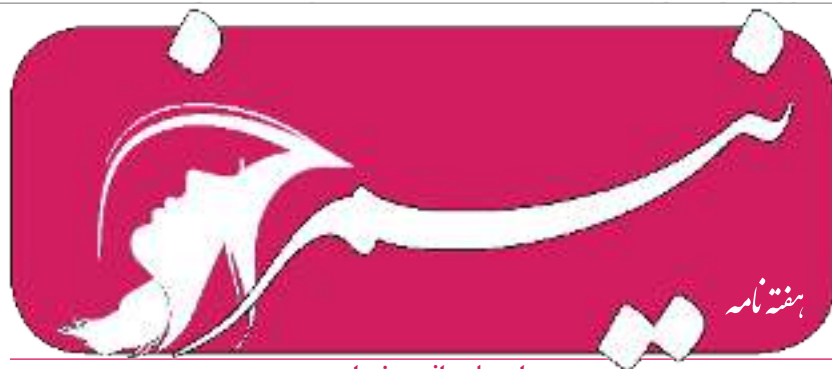


دکتر شفیه یارقین
از نخستین زنان اوزبیک تبار افغانستانی است که به صورت حرفه‌ای در دو زبان اوزبیک و فارسی شعر می‌سراید و پژوهش نیز می‌کند

شیه، مثل دختران خیابان انقلاب



سال اول
شماره ۲۳
دوشنبه
۲۲ دلو ۱۳۹۶
قیمت ۱۰ افغانی
Monday
February 12, 2018
Vol. 1
No. 23



این جا، چراغی روشن است

زن زشت در دنیا وجود ندارد فقط برخی از زنان هستند که نمی‌توانند خود را زیبا جلوه دهند.

برنارد شاو

زنان از صفایی خانه تا صفایی شهر

صفحه ۲

رویکرد نیمرخ

چرایی و چگونگی ایجاد «نیمرخ»

در این متن به صورت فشرده به چرایی و چگونگی به وجود آمدن نیمرخ پرداخته شده است. در اوایل که روی ایجاد یک نشریه فکر می‌کردیم می‌دانستیم که با دشواری‌های زیادی رو به‌رو می‌شویم. با تعداد کثیری از دوستان روی این موضوع بحث و گفت‌گو کردیم، جلسات را همراه باتوان برگزار کرده، روی ابعاد مختلف یک نشریه صحبت می‌کردیم. از بعضی اساتید دانشگاه‌ها و دوستان اهل قلم و کسانی که فکر می‌کردیم در راستای نوشتن و روزنامه‌نگاری تجربه خوبی دارند مشوره می‌گرفتیم.

با دشواری‌های گوناگون روبه‌رو بودیم. فایق آمدن بر هر دشواری، کار ساده نبود اما تصمیم نخستین و برداشتن قدم عملی برای آن‌که حتی شخص خودم به آن اعتماد کامل نداشتیم سخت‌ترین کار ممکن بود آن‌هم در شرایطی که همه جا حرف از فرار جوانان، از به آتش کشیدن زنان و انواع خشونت علیه زنان است.

ایجاد یک کار فرهنگی مختص به زنان ریسک بسیار بزرگی بود. ما در طول دورانی که برنامه ریزی می‌کردیم با نظریات مختلف رو به‌رو بودیم از جمله این‌که نشریه‌های چاپی دیگر بازار ندارد، کسی نمی‌خواند، ارزش ندارد و این‌که که می‌خواهد روز نامه بخواند؟ همین‌طور اکثریت کسانی را که همراهش صحبت می‌کردیم باور بر این نداشتند که حرف‌های مان را عملی می‌کنیم حرف‌هایی را به خاطر دل‌خوشی تیم ما تحویل مان می‌دادند و می‌دانستیم که در دل‌شان حرفی دیگری دارند. ما نیمرخ را با هزینه شخصی به خاطر درکی که از وضعیت فعلی داشتیم ایجاد کردیم، گاهی می‌نوشتیم و یکی از آرزوهای دیرینه ام این بود که دل‌نوشته‌هایم را روزی همه بتواند بخواند. دختران و زنانی بخوانند که سال‌های طولانی در چهار دیواری خانه محصور بوده‌اند و کسی اجازه حرف زدن به آن‌ها را نداد و در هیچ تصمیمی از آن‌ها نظر خواسته نشده، زنانی که حتی جرات آن را نداشتند که از دردهای طبیعی‌شان سخن به زبان بیاورند. آن‌ها همیشه نوار بهداشتی‌شان را در داخل پلاستیک سیاه زباله دانی حمل کرده‌اند، زنانی که مثل یک جنس در بدل پول، زمین و حیوانات تبادل می‌شوند.

هدف ما همین بود و خواستیم نیمرخ در چپ‌چپ باشد، روزنه‌ی باشد، تریبونی باشد برای زنانی که دغدغه‌های زیادی دارند و حرف‌های نا گفته زیاد که هیچ‌گاه نه گفته و شنیده نشده است. برای همین تصمیم بر ایجاد یک هفته‌نامه زنانه گرفتیم که حد اقل زنان ناگفته‌های‌شان را بگویند و علیه تابوهای مردانه بنویسند تا دیگر عشق برای رخشانه جرم و برای احمد امتیاز نباشد، تا دیگر دختران روشن‌اندیش جامعه‌ی ما فرخنده‌وار قربانی تعویذ نویسی بی‌سواد نشوند و در جلو چشمان هزاران موجود به ظاهر انسان، کفتار وار تکه و پاره نشود و به آتش خشم انسان نماهای باغیرت‌نوسوزند.

نیمرخ ایجاد شد تا یک‌جا با دیگران در جهت تنویر افکار عامه تلاش بوزرد و بر علیه پارادایم غالب تفکر مرد سالارانه را بشورد و به جامعه‌ی عاری از تبعیض جنسیتی ما را نزدیک بسازد. در این کشور باید زن باشی تا بدانی درد دختران و زنان این جامعه را. این‌جا اگر شیک پوش باشی فاحشه ات می‌خوانند اگر زنده پوش باشی بی سلیقه می‌شوی و اصلن آدم حسابت نمی‌کنند. لذا انگیزه‌ی ایجاد نیمرخ با درد و درک همراه بود و است. تا هنوز با هزینه شخصی ادامه پیدا کرده است صد البته اگر هم کار و کمک کننده خوب پیدا کنیم که در تضاد با اهداف مان نباشد همراهی‌شان هم‌کار خواهیم بود و این هیچ اشکالی ندارد و کار غیر معقول و غیر معمول هم نیست.

فمینیسم در افغانستان این «راه» به «بیراه» می‌رود

چندسالی پیش، خانم «نانسی فریزر»، فیلسوف انتقادی و مدافع حقوق زنان، مقاله‌ای در روزنامه‌ی «گاردین» منتشر کرد که بازتاب گسترده‌ای یافت. عنوان آن مقاله «فمینیسم چگونه کلفتی برای سرمایه‌داری شد؟ و چگونه می‌توان آن را نجات داد؟» بود. «نانسی فریزر» در همه نوشته‌هایش، دغدغه‌ی عدالت دارد. هرچند بر مارکسیسم و توزیع برابر منابع میان گروه‌ها، اقشار و طبقات مختلف اجتماعی، از چپ‌تاری، ایرادهای جدی می‌بیند، اما در تحلیل نگاه به سرمایه‌داری، فردگرایی و ساختارهای سیاسی مدرن، از مفاهیم و مقولات مارکسی بهره‌های فراوان می‌گیرد. با آن هم فراتر از منظومه‌ی فکری کارل مارکس می‌رود و «عدالت توزیعی» (توزیع عادلانه منابع)، به فکر او، تنها یکی از جنبه‌های دوگانه‌ی عدالت اجتماعی است؛ جنبه‌ی دیگر، «عدالت در بازنشاسی» (بازنشاسی عادلانه سهم متفاوت گروه‌ها/هویت‌های مختلف اجتماعی در جامعه) است.

در مقاله‌ی مزبور، «نانسی فریزر»، سخن‌اش را این‌گونه آغاز می‌کند: «به‌عنوان فمینیست، همیشه می‌پنداشتم با مبارزه برای رهایی زنان، دنیای بهتری می‌سازم؛ دنیایی تساوی‌گراتر، منصف‌تر، و آزادتر. به‌نازگی از این بابت نگران شده‌ام که ایده‌های پیش‌گام فمینیست‌ها چرا در خدمت اهدافی کاملن متفاوت قرار گرفته‌اند. به‌ویژه از این بابت نگرانم که نقد ما بر سکسیسم (جنسیت‌گرایی) حالا توجیه‌گر و مدافع شکل‌های تازه‌ای از نابرابری و استثمار شده است». نگرانی فریزر در این مورد، از افول جنبش فمینیستی، در افشش نیولیبرالیسم و ارزش‌های بنیادی آن است: «فمینیست‌ها که در گذشته منتقد جامعه‌ی شغل‌محور بودند، حالا به زنان توصیه می‌کنند که «کوتاه بیابید». جنبشی که اولویت را به همبستگی اجتماعی می‌داد، حالا زنان

ادامه در صفحه ۴...



تحلیل

شان است، این سوال و سوال‌های از این نوع قطع بزرگ ترین و عمیق‌ترین پرسش‌های شان است.

برای من به عنوان یک منادی عدالت و آزادی این استدلال‌ها قانع کننده نیست. فکر می‌کنم حقیقتن من و شما هستیم که از زن چیزی در حد یک شی می‌سازیم و توقع داریم این شی سخن هم بگوید. وقتی سخن نمی‌گوید، نظر نمی‌دهد و در فعالیت‌های اجتماعی حضور نمی‌یابد، بعد نتیجه می‌گیریم که گویا آن‌ها ضعیف‌اند، شایستگی ندارند و نمی‌توانند آنچه را مردان انجام می‌دهند، انجام دهند.

کمونیست‌ها معتقد اند که بنیاد همه چیز «کار» است. کار یعنی تمرین و ممارست، کار یعنی کسب توانایی، کار یعنی آموختن هرچه به نظر دیگران ناممکن می‌آید. از طرفی، روان‌شناسان معاصر هم می‌گویند هر ناممکنی با تمرین و انجام دادن مکرر، امکان پذیر می‌شود.

بر مبنای این دو استدلال می‌توان مطمئن بود که اگر زنان حرف زدن، درس خواندن، فعالیت‌های اجتماعی، سیاست و فعالیت‌های اقتصادی را تمرین کنند، می‌توانند برابر مردان عمل کنند. اگر این دام‌های که با توجیه احکام و گزاره‌های اجتماعی، به پای زنان بسته ایم، برداشته شود، آن‌ها هم می‌توانند مثل مردان

ادامه در صفحه ۳...

زنان ناقص العقل اند

از کودکی هرچه در مورد زنان شنیده ایم، تکرار مکرر این جمله‌ها بوده است: «زن ناقص العقل است»، «زن ناقص الایمان است» و «زن ناقص الخلقه» است. روی هم‌رفته روی ذهنیت و باورهای ما تاثیر گذاشته است. در حقیقت وقتی تمام چرخه‌های زندگی، در مخالفت با خواسته‌ها، امیدها و آرزوهای زنان می‌چرخد، باید زنان ناقص العقل شوند، وقتی هم من و تو، هم مرد و هم زن، هم در خانه و هم در اجتماع بر سر و صورت زنان می‌گوییم، پس آنان باید کند ذهن ترین موجودات عالم شوند، وقتی همه‌ی امتیازات و سهولت‌های زندگی در اختیار مردان است، پس زنان حق دارند ناقص العقل باشند.

وقتی انسانی ترین هم‌دردی مردان با زنان «نتوانستن» است، پس آنان حق دارند از پس هیچ کاری موفقانه برنیایند، وقتی تمام دروازه‌های علم و آگاهی، اقتصاد و اشتغال و پرورش استعدادها را از آنان گرفته ایم، می‌توانیم چه توقعی داشته باشیم؟ در این صورت آیا می‌توان از زن انتظار داشت دانش مند و فیلسوف و هنرمند شود؟ برای کسانی که انسان و فرهنگ انسانی دغدغه‌های فکری





گزارش
کاتمه امید

زنان از صفایی خانه تا صفایی شهر

چهاردهمی ناحیه ی ششم شهر کابل دوکان میوه و ترکاری فروشی دارد. این جوان باور دارد که کار خانمها در تمام عرصهها بهتر از مردان بوده است. مثلن خانمی که در قدرت است یا در یک اداره کار می کند در آن اداره فساد وجود ندارد و خدمات برای مردم به شکل درست ارایه و انجام می شود. حالا که خانمها سرکها را جاروب می کنند، این یک واقعیت قابل دیدن برای همه است.

به گفته رضا، مردم قبل از این جاروب کردن مردان را هم دیده بودند و حالا پاک کاری خانمها را هم می بینند که سرکها خیلی بهتر از گذشته، پاک و صفا است.

در این میان خانمهایی که هر روز هشت ساعت برای پاک کردن شهر وقت می گذارد، چنین دیدگاههایی دارند. ماه گل خانمی ۵۰ ساله ای است که ۱۱ ماه قبل در سرکهای کابل جاروب کشیدن را آغاز کرده است. او می گوید: ما مسوولیت داریم که شهر خود را از تفغن و زبالهها پاک نگاه داریم. خاکهای ریخته در سرک را جارو کنیم تا زندگی خوبی در این شهر داشته باشیم. اما دلیل دیگری که این خانم را وادار کرده تا در سن ۵۰ سالگی هم چنان کار کنند، مشکلات شدید اقتصادی است.

ماه گل بعد از فوت شوهرش برای سرپرستی از خود و فرزندش همواره زحمت کشیده است. او در این روزها نیز با وجود ضعف جسمانی با زحم هم گام با دیگر خانمها برای پاک کردن شهر کار می کند.

آرزو خانم دیگری است که به عنوان سرگروپ مسوولیت تنظیم، هدایت و حاضری یکی از گروپهای پاک کاری را به عهده دارد، او می گوید: «از کار روزانه ی خود و از بر خورد مردم با این کار رازی هستم. اما بیشترین نگرانی ام ناامنی و حملات انتحاری است. اگر دولت امنیت را تامین کند، ما می توانیم به گونه ی درست شهر و سرکها را از وجود زبالهها پاک کنیم و فرهنگ شهر نشینی را تقویت و ترویج نماییم تا بتوانیم شهر پاک، سبز و زندگی آرامی را در کشور خود داشته باشیم.»

مردانه در پاک کاری شهر شود. در همین حال مردم نسبت به کار زنان دیدگاههایی دارد. عجب گل مردی ۴۶ ساله ای است در ایستگاه دهن باغ ناحیه دوم شهر کابل گاری خورا که فروشی دارد؛ او می گوید خانه ی این خانمها آباد، اینها سرک را خوب پاک می کنند. قبل از این مردان، بسیار سطحی جاروب می زدند.

عجب گل اضافه می کند: «از وقتی که خانمها سرکها را پاک می کنند، من هم سطل زباله های خریدم تا زباله های که از فروش و مصرف مواد خورا که به وجود می آید، روی سرک نریزد.» رضا فردی دیگری است که در قسمت چهارقلعه ی



تعداد ۱۵ گروپ از خانمها در پاک کاری شهر و جاروب کردن سرکها فعالیت دارند. اینها پنج روز در هفته با معاش یکصد و بیست دالر در برج، کار می کنند. وی می گوید اگر چنانچه متقاضیان زن برای این کار زیاد شوند با توجه به کار مفید زنان، شهرداری خواهد توانست برنامه ای را روی دست بگیرد که نیروی کار زنانه جایگزین نیروی کاری

کابل شهری که در تمام فصلها از آلودگی محیط زیستی رنج می برد. با توجه به نفوس که در این شهر وجود دارد، اما هیچ نوع تدابیر اساسی و بنیادی که بتواند به صورت درست و کامل مشکلات محیط زیستی این شهر را حل نماید از سوی حکومت روی دست گرفته نشده است.

کثرت نفوس، عدم رعایت فرهنگ شهر نشینی از طرف مردم و کم کاری مسوولین حکومتی از عوامل عمده این آلودگیها گفته شده است.

اما این بار در کنار مسوولین شهرداری و مردمی که قبل از این برای پاک و سبز نگه داشتن شهر کار می کردند، زنان هم آستین بالا زده اند و برای پاک کردن شهر از وجود کثافات و زبالهها زحمت می کشند. این برنامه ی شامل سازی زنان در پاک کاری شهر و تلاش برای داشتن شهر پاک و سبز از سوی «یوان. هبیتات» با ابتکار شهرداری کشور روی دست گرفته شده است.

نجیب الله الکوزی رییس ناحیه دوم شهر کابل در گفت و گو با هفته نامه ی نیمرخ چنین می گوید: خانمها نسبت به آقایان با جدیت و صداقت بیش تری در پاک کاری و صفایی شهر کار می کند و کار آنها به مراتب نسبت به کار مردان مفید و موثر است. از طرف دیگر زمانی که شهروندان می بینند، خانمها سرکها و جویچهها را پاک می کنند، حس مسوولیت پذیری بیش تر در قبایل آلوده نکردن شهر، پرتاب نکردن زبالهها به سرکها و جویچهها در آنها تقویت شده و از انداختن زبالهها در سرکها جلوگیری می کنند و هر شهروند با دیدن کار خانمها تلاش می کنند سهم هر چند اندک در پاک کاری شهر داشته و رسیدن به یک شهر پاک، سبز و عاری از زبالهها را ممکن سازد. آقای الکوزی افزود در ۱۵ ناحیه شهر کابل به

«از وقتی که خانمها سرکها را پاک می کنند، من هم سطل زباله ای خریدم تا از فروش و مصرف مواد خورا که به وجود می آید، روی سرک نریزد.»



توهنگری دلی، هخه کوی، ټولو هغو ارزښتونو نه چې زموږ لپاره سپېڅلې دي. زيان ورسوي او ويچارې کړې، دوی نه د دشو ناورد کارونو اجازه مه ورکوي. عدالت نه د جنايتکارانو په راکارولو کې د همکارۍ په کولو سره. د سولې ساتونکي شئ.

د بېگناه خلکو ژوند وژوند وژغورئ! د شکوکو فعالیتونو په اړه افغان ملي دفاعي او امنيتي ځواکونو ته خبر ورکړئ او يا د پوليسو ۱۱۹ شمېرې سره په اړېکه کې شئ! زندگي افراد بې گناه را نجات دهيد! فعاليت هاي شکوک را به نيروهاي ملي دفاعي و امنيتي افغان گزارش دهيد و يا به شماره ۱۱۹ پوليس تماس بگيريد!



گروه های نوررسانی در تلاش آسیب رساندن و نابود کردن نمایی ارزش هایی اند که برای ما مقدس است. به آنها اجازه این گونه اعمال نادرست را ندهید! با همکاری نان برای کفایت جنایتکاران به عدالت، محافظت صلح باشید.



آنان هیچ شباهتی به دختران «آبایی» ندارند. آنان دختران خیابان انقلاب هستند. دخترانی بی‌سوار، به اسلحه، بی‌هیچ حس حماسی. با چوبی در دست، روسری خود را پرفراشته‌اند و در سکوتی بلند، در برابر تاریخ چهل سال گذشته ایستاده‌اند.

در حوزه زنان کاری انجام دهد. چند سال پیش که چند زن در جای جای ایران تصاویر بی‌روسری خود را منتشر کردند، او در فیس بوک، صفحه‌ای راه‌اندازی کرد به نام «آزادی یواشکی». تصاویر زنان مختلف بدون حجاب را از نقاط مختلف ایران منتشر می‌کرد و بسیاری از زنان نیز به این اتفاق پیوستند. حالا چند سال بعد از آزادی یواشکی که اتفاق برای بسیاری دست یافتنی است، طرحی دیگر راه افتاده‌است. طرحی کاملن آرام و به‌دور از خشونت. «چهارشنبه‌های سپید». قرار است از این پس چهارشنبه‌ها زنانی که خواهان لغو قانون حجاب اجباری هستند با روسری سپید در شهرها ظاهر شوند و روسری از سر بردارند و بر

شیبه، مثل دختران خیابان انقلاب



«دختران خیابان انقلاب» را «ویدا موحد» آغاز کرد. حالا جمع‌شان به ۲۹ نفر رسیده‌است. در سراسر کشور، نه مثل «ژندارک» هستند که تاریخ یک ملت را دگرگون کنند و نه مثل هیچ زنی دیگر. فقط شبیه خودشان هستند. زنانی که دیگر دوست ندارند در حجاب باشند. می‌خواهند حجاب از سر بردارند و زندگی کنند، مثل خودشان. روزگاری احمد شاملو، شاعر بزرگ ایران، در شعری از «دختران آبابی» سرود. دختران دشت/ دختران انتظار/ دختران امید تنگ/ در دشت بیکران/ و آرزوهای بیکران/ در خلق‌های تنگ/ دختران خیال آلابیق نو/ در آلابیق‌هایی که صد سال! از زره جامه‌تان اگر بشکوفید/ باد دیوانه/ یال بلند اسب تمنا را/ آشفته‌کرد خواهد... حالا نیم قرن بعد از این شعر، دختران خیابان انقلاب بی‌هیچ حماسه‌ای قرار است تاریخی تازه رقم بزنند. آیا می‌توانند؟

واقعن باید از خودمان بیرسیم، که برداشتن یک روسری از سر یک زن چقدر می‌تواند عجیب و حیرت آور باشد که لوزه به اندام یک حکومت بیاورد؟ باید از خودمان بیرسیم چرا باید «دختران خیابان انقلاب» یک اتفاق بزرگ و یک پدیده شگفت‌انگیز آن هم برای زنان ایرانی شوند؟ غم انگیز است که ما برای چیزی می‌جنگیم که داشتن‌اش نه چیزی به ما می‌افزاید و نه چیزی از دیگران می‌کاهد؟

چوبه‌ای بگیرند و این‌گونه مخالفت خود را با حجاب اجباری نشان دهند. زنان و خواسته‌های تازه در ایران کدام زن است که «کاترین سولیتز» را نشناسد. زنی که در ۱۹۶۷ در ماراتن بوستون شرکت کرد و اولین زنی است که توانست دویدن در ماراتن را به روی زنان در سراسر جهان بگشاید. او الهام بخش بسیاری از زنان شد. دو سال پیش نیز هنگامی که در ایران ماراتن شیراز برگزار شد، دختری از ایران توانست در این ماراتن شرکت کند. مهسا ترابی. او اولین زنی است از ایران که با وجود موانع مختلف اجتماعی و سیاسی و عرفی، توانست در این ماراتن شرکت کند. اما تلاش او برای شرکت زنان در ماراتن در ایران کافی نبود. شاید به همین دلیل است که ادامه دارد. اگرچه هستند دختران و زنانی که با حجاب اسلامی در مسابقات مختلف ورزشی شرکت می‌کنند، مانند کیمیا علیزاده، اما هم‌چنان راه برای حضور زنان در مسابقات مختلف و عرصه جامعه با محدودیت‌هایی روبه‌روست. شاید «دختران خیابان انقلاب» به دنبال چیزی بیش‌تری از آن چه تاکنون در اختیار زنان ایرانی گذاشته شده هستند.

آنان بسیاریند

«دختران خیابان انقلاب» چند ویژگی مشخص دارند. اول

در گرماگرم اعتراضات خیابانی دی‌ماه ایران، جایی روبه‌روی دانشگاه تهران، درست در همان زمانی که دانش‌جویان پشت درهای بسته دانشگاه شعار می‌دادند، زنی ۳۱ ساله، در برابر چشمان متعجب همه‌گان، روی یک سکو رفت و روسری از سر برداشت و آن‌را بر چوبی گذاشت و در سکوت آن‌را در هوا تکان داد. او مادر یک نوزاد ۱۹ ساله بود. ویدا موحد. عجیب نیست که خیلی زود توسط پلیس به زیر آمد و چند روز بعد هم آزاد شد. اما از روزهای بعد طرح‌ها و تصاویر او در فضای مجازی پخش شد. و حالا مادر سی و یک ساله الهام بخش اتفاقی است که تنها ۲۹ زن تاکنون به آن پیوسته‌اند. ۲۹ زن در سراسر ایران. اما به روشنی مشخص است که تعداد آن‌ها بسیاری بیش‌تر است. به ویژه اگر تصویر پیرزنی در پارک نیاوران را دیده باشید که با عصا بر روی سکوی برفی داخل پارک می‌رود و روسری از سر بر می‌دارد و با قامتی خمیده موی سپیدش را عیان می‌کند و روسری را بر همان عصایی که در دست دارد می‌پیچد و در هوا تکان می‌دهد. آن‌ها بسیار بیش‌ترند.

آزادی یواشکی

زنی هست از شمال ایران. زنی به اسم «مسیح علی‌نژاد». او یک روزنامه‌نگار است و سال‌هاست خارج از ایران زندگی می‌کند. یک فعال سیاسی است و بیش‌تر تلاش می‌کند تا

جدد گیسو

کرمه شبرنگ

صدایم به کشف هویت خود برخاسته است

میان باور پنجره و آفتاب

آن‌جا که سال‌ها پلک زدنم را درز دیده بود

این نگاه بلیغ من است که

روی سنگینی زمان طرح فرصت تازه می‌ریزد

بالا می‌روم از پله‌های قرمز آشنایی

تا دست بیاویزم به بال ملایک

و نگاه حسابی کنم به دور و برم

«آهای آدم‌های» تهی ذهن!

خسته ام از اجتماع دل‌گیر و نفهم شما

لحظه‌هایم مقدس‌تر از آن است که به لمس دستان

ناپاک شما منتها شود

چه هشیارانه بی‌تابم

«که در حوض آندوه نومیدوار آبتنی می‌کنم»

و از فرامین شفاف شبانگاه آگاهانه اطاعت

مرگ تصویر ناشناسی به من بی‌تفاوت نیست

و هم‌چنان نگاهی که سرشار

بشارت است

زندگی‌ام خمیازه‌ی خسته‌ی شده

اما

عصیان معصوم قد کشیده به سمت

رهایی

همیشه جاری‌ام روی قلب‌های کوچک که

به گریه‌ی آیینه‌ی عادت دارند.

ای گریه!

ای مفهوم مقدس

در سرزمین آزاده‌ی فکرم

هیچ کس نمی‌داند

و هیچ کس نخواهد دانست

تکامل نفس‌های بزرگوار ترا! «از پله‌های گنه‌آلود»

«و نفس‌های گرم خدا را که

در تمام خطوط دستانم جاری‌ست

به سر هر چه دختر گیسو بلند روزگار خواهم کشید

(پله‌های گنه‌آلود)



شاید همین الان در کنار شما باشند. با خواسته‌ای عمیق در دل و اندرون.

دونده هزارتوها

باید جنگید. برای داشتن یک زندگی معمولی باید جنگید. فرقی نمی‌کند ایران باشد یا افغانستان. عراق باشد یا لیبی. ما شهروندان جهان سوم، برای هر چیز معمولی و عادی باید بجنگیم. ما نمی‌توانیم زندگی خوبی داشته باشیم. واقعن باید از خودمان بیرسیم، که برداشتن یک روسری از سر یک زن چقدر می‌تواند عجیب و حیرت آور باشد که لوزه به اندام یک حکومت بیاورد؟ باید از خودمان بیرسیم چرا باید «دختران خیابان انقلاب» یک اتفاق بزرگ و یک پدیده شگفت‌انگیز آن هم برای زنان ایرانی شوند؟ غم انگیز است که ما برای چیزی می‌جنگیم که داشتن‌اش نه چیزی به ما می‌افزاید و نه چیزی از دیگران می‌کاهد؟ ما چرخندگان دور باطل، دونده‌های هزارتوی بی‌حاصل و شهروندان جهان شوم و سوم هستیم که باید برای هر چیز کوچک و هر چیز پاک بجنگیم. شاید می‌شد آرزو کرد که ای کاش این جغرافیا نبود و کاشکی خدا با ملت‌های ما کمی مهربان‌تر بود. اما این سرنوشت، این زندگی ویرزئیل‌گونه، گویا بر پیشانی ماست. اگر امروز برافراشتن روسری بر فراز یک چوب ایران را به شوق و شگفتی وا می‌دارد، در آن‌سوی مرزها، ملاله یوسف‌زی جامعه افغانستان را.

بگذارید در این آخرین خطوط نه از شعرهای حماسی شاملو که گفت «بین شما کدام - بگوئید! - بین شما کدام/ صیقل می‌دهید/ سلاح آبابی را/ برای روز انتقام؟» بنویسم، نه از «ویدا موحد».

می‌خواهم در این آخرین سطور از لنگستون هیوز بنویسم: «بگذارید این وطن دوباره وطن شود/ بگذارید این وطن رویایی باشد که رویا پردازان در رویای خویش داشته‌اند/ بگذارید سرزمین بزرگ و پرتوان عشق شود».

اندیشید.

نقل است که امام علی به امام حسن دستور داده بود که نباید بگذارد زن اش با مرد نامحرم معاشرت کند، نباید چهره‌ی زن اش را نامحرم ببیند، و یا خانم اش در کوچه و بازار برآید. به فرض صحت این نقل‌ها و حتی بدون چنین فرضی می‌توانیم پیامد این طرز فکر را برای جهان معاصر تصور کنیم: زن تبدیل به «کند ذهن ترین موجود عالم» می‌شود.

مساله این‌جاست که بدانیم آن چیزی که موجب کندگی ذهنی می‌شود، در واقع نبود دسترسی به آموزش و اطلاعات است. زنانی که در جامعه‌ی ما کند ذهن تلقی می‌شوند، همین زنی که در طی این روند ستم‌گرا نه خلق شده است از کجا باید بداند که فلان دانش‌مند در مورد خاصیت ژنتیکی و بیولوژیکی زنان و مردان چه گفته است؟ از کجا بداند که در پشت کوه عربستان و هندوکش سرزمین‌های دیگری هم وجود دارد؟ چگونه بداند که خاصیت ارتجاعی اجسام یعنی چه؟ چطور بفهمد که سیاره‌ها و ستاره‌ها چگونه به وجود آمده‌اند؟

تن‌ها چیزی را که می‌تواند بفهمد همان‌هاییست که در محله‌ی خودش اتفاق می‌افتد. محل زندگی او، دنیای اوست. وقتی او را در بند می‌کنیم و از اطلاعات و دسترسی به اطلاعات محروم می‌کنیم، انتظار و توقع فیلسوف شدن و ادیب و نویسنده شدن از آنان ظالمانه است. باید روشن کنیم که گذشته‌گان نقض اجتماعی زنان را را جزو خاصیت ذاتی آنان به شمار می‌آورده‌اند. در حالی که زن آن دوران مثل مردان شان متأثر از جامعه‌ی بسته و قبیلوی بوده است. فرهنگی که در آن از متولد شدن دختر احساس شرم می‌شد، آن را مایه‌ی ننگ دانسته و زنده به گور می‌کردند. به هر حال حرف‌های منسوب به بزرگان دینی در باب زنان ممکن است تعدیل یافته‌تر و انسانی‌تر از اندیشه‌ی سنت زن ستیز عرب قبل از اسلام باشد، اما به هیچ وجه در خور زن و انسان امروزی نیست. ادامه دارد...

زنان ناقص العقل اند

از کودکی هرچه در مورد زنان شنیده ایم، تکرار مکرر این جمله بوده است

ظاهرن دهان زنان برای همیشه بسته می‌شود و فکر می‌کنند تقدیر چنین مردسالارانه است و بی‌گمان خود خداوند هم همین را خواسته است. در عمق این استدلال زنان صرفن برای کام‌جویی مردان، زاییدن بچه و ایفای نقشی مادری و همسری است. ویل دورانت در کتاب لذت‌های فلسفه می‌گوید: «هر تمدنی در قالب فکر مسلط جامعه شکل می‌گیرد». این جمله می‌تواند در یافتن پاسخ به ما کمک کند. زیرا نه تن‌ها در جامعه‌ی ما، بلکه در ادوار تاریخی تمام دنیا «فکر مسلط» در باب زنان، ضعیف‌پنداشتن آنان نسبت به مردان بوده است. فکر مسلط در تاریخ بشریت نقصان و درجه دوم بودن زنان و کند ذهن بودن زنان بوده است.

این «فکر مسلط»، تمدنی را پی‌ریزی می‌کند که در آن با استفاده از گزاره‌های مثل ناقص العقل بودن و کند ذهن بودن زنان، آن‌ها را از بدنه‌ی جامعه و تمام فعالیت‌های اجتماعی منع کنیم. در فرهنگ اسلامی ما گزاره‌های از این نوع فراوان است. بیش‌تر آن‌ها را به بزرگان و پیشوایان دینی نسبت می‌دهند. جدا از درستی و نادرستی این نسبت‌ها، می‌توان به وضعیتی که این عقاید به فکر مسلط اجتماعی تبدیل می‌شود،



تحلیل

کرمه علی‌فکور

بخش نخست

هنرمند، فیلسوف و سیاست‌مدار شوند. یکی از سوال‌های رایج که کماکان همه‌ی ما و خود زنان با آن روبه‌رو می‌شویم این است که مثلن: «از میان پیامبران، چرا هیچ‌یک زن نبوده است؟ چرا از میان این همه امام و معصوم، فقیه و مولوی، هیچ‌یک زن نبوده است؟» با این سوال‌ها





Nimrokh Weekly

سال اول • شماره ۲۲ • دوشنبه ۲۲ دلو ۱۳۹۶
Monday • February 12, 2018
Vol. 1 • No. 23



خوانندگان عزیز: نيمرخ بدون جهت گيری خاص سياسی مقالات و نوشته‌ها را از صاحب نظران منتشر می کند.

صاحب امتیاز و مدیر مسوول: فاطمه روشیان

سرمدبیر: ریچانه رها

گزارش گر: آمنه امید

عکاس: نیلوفر نیک پور

صفحه آرا: رضا رضایی

مشاور برنامه ریزی: مریم شاهی

زیر نظر هیئت تحریر

به جز روی کرد نيمرخ ساير نوشته‌ها مسوولیتش به دوش نویسندگان می باشد.

هفته نامه نيمرخ در ویرایش مطالب دست باز دارد.

شماره تماس: ۰۷۸۶۶۷۷۵۹۹

آدرس الکترونیکی:

NimrokhweeklyV@gmail.com

این «راه» به «بیراه» می رود



اکبر رهنورد

روستایی، که در این جریان، هم از نظر تیوریک و هم عملی، فراموش شده است، قشر پایین دست، کم درآمد، بی سواد و (عموم) روستائین است. این بی توجهی به قشر پایین زنان، از این جا می آید که «نابرابری اقتصادی» برای فعالین حقوق زن، به عنوان یک «مسأله» مطرح نیست، حتی به این که بسیاری از «نابرابری های غیراقتصادی» از «نابرابری اقتصادی» بی می خوردند، نیز بی توجه اند.

چهار. «ان جی. او» گرای، از مشخصات دیگر جریان فمینیستی در افغانستان است؛ که «پروژه بی» شدن مبارزه برای حقوق زنان، از پیامدهای عینی آن است. «ان جی. او» گرای و «پروژه بی» شدن مبارزه در راستای جایگاه زنان، پادزهری روحیه رادیکال جنبش فمینیستی است، که روزگاری، در



اروپا و کشورهای دیگر، موتور محرک حرکتها و خیزشهای تکانه آور در مبارزه با بی عدالتیها و ستمهای فراگیر بر زنان بود. «ان جی. او» گرای و به تبع آن «پروژه گرای» در افغانستان، واقع جریان فمینیستی را در این بستر اجتماعی، در نطفه «خنثی» کرده است؛ یعنی این که روحیه رادیکال و نقاد را از او ستانده است، تحرک برای فعالیتها و خیزشهای گسترده در راستای تامین حقوق زنان ندارد، و «مبارزه» (که حاوی معنای رادیکال است)، به فعالیتهای آنجوبی و پروژه بی (که از رادیکالیسم اولیه فمینیسم در آن خبری نیست) تقلیل پیدا کرده است.

پنج. «قوم گرای» آخرین مشخصه مهم جریان فمینیستی در افغانستان است (مشخصات دیگری هم دارد که این جا امکان بحث در موردشان نیست). به این معنا که جریان فمینیستی، در این که مرزهای سیاسی و اجتماعی مبتنی بر قوم و تبار را پشت سر بگذارد، ناموفق بوده است. فعالین حقوق زن، به همان اندازه به مرزهای قومی شان اهمیت می دهند (تا آن جا که فعالیتهای شان را متأثر می سازد) که رهبران سیاسی و جهادی، گو این که فعالین فمینیست هر قوم، خود را متعهد به رهایی (اگر با شیوههایی که در پیش گرفته اند، ممکن باشد) و تامین حقوق زنان قوم خودشان می دانند و فراتر از مرزهای تعیین شده تباری، به هم جنسان غیر از قوم خودشان، نه فکری می کنند و نه کاری.

باری، من فکر می کنم که جریان فمینیستی، با این مختصات، کاری در امر رهایی زنان، در بستر جامعه افغانی، از پیش برده نخواهد توانست. ممکن است بر اثر فعالیتها و تلاشهای برخی از نهادها و انجمنهای مربوط به زنان، تعدادی از آن ها، به مقامات و رتبه های بلندتر اجتماعی و سیاسی (وکالت، وزارت، معاونت و...) دست پیدا کنند، اما تردیدی نیست با صاحب نام و «نان» شدن چند زن معدود، ستم فراگیر، فقر گسترده، و ناپهین فرودستی زنان رفع و نابود نخواهد شد. من ناامید و نگرانم که: این «راه» به «بیراهه» می رود.

او امیدوار است که این «سناریوی همبستگی خواه، هنوز می تواند زنده باشد». جهت احیای این سناریو، وی تأکید می کند: «فمینیستها، باید به هم دستی شان با نئولیبرالیسم پایان دهند و آن سه «سهم» ما را متوجه اهداف خودمان کنند».

این مقدمه «خیلی طولانی»، به این دلیل این جا آمد که در درک فعالیتها، عمل کردها و اقداماتی در راستای تامین حقوق و جایگاه زنان، در بستر اجتماعی و فرهنگی کشور ما، کمک مهمی می کند. به عبارتی، بخشی از آن چه که در مقاله های خانم فریزر آمده است، بیان آن چیزی است که به عنوان یک تجربه و دست کم فعلی عینی، در زمینه اجتماعی خود ما مشاهده می کنیم. من در این جا، مایلیم «مشخصات» این فعلیت را، از نظر خودم، که برخی از آن ها

در مقاله های فریزر هم مطرح شده اند، به گونه ای فشرده، فهرست کنم که ما را به فهم جریان (و تسامحا، گفتنمان) فمینیستی در افغانستان، کمک می کنند.

یک. روی کرد غالب فمینیستی در افغانستان، همان روی کرد (نیو)لیبرال است؛ با مختصاتی چون «هویت گرای جنسیتی»، «فردگرای»، معتقد به بازار آزاد، «کمیت گرا» (به این معنا که بیشتر تأکید به «تعداد» زنانی که در نهادها و موقعیت های سیاسی و اجتماعی انتخاب/انتصاب می شوند، تأکید می ورزند)، و «حفاظت کار» نسبت به مناسبات سیاسی و اجتماعی جدید در جامعه (هرچند در نسبت با سنتها و مناسبات کهن اجتماعی، برخوردی رادیکال صورت می گیرند).

دو. جریان فمینیستی در بستر فرهنگی و اجتماعی ما، از آن جا که تمرکز یک جانبه به «هویت جنسیتی» و نابرابری هایی ناشی از فرهنگ و سنت های رایج در جامعه، دارد، کمترین توجهی به «نابرابری اقتصادی» ندارد. این جنبه ای از بی عدالتی، در جریان فمینیستی ما، کاملن از چشم افتاده است. به عبارت بهتر، با توجه به این جنبه ای از «عدالت» و «عدالت طلبی»، می توان گفت جریان فمینیستی افغانی، «تهی از آرمان عدالت خواهی» است.

سه. این جریان (هرچند ناهماهنگ است)، معطوف به منافع اقشار (اگر نگوییم «طبقه ای») بالا و متوسط زنان جامعه افغانی است. منافع این دو قشر، در صدر و محور مطالبات، خواسته ها و حرکت های مدنی است. قشر بزرگی از زنان (اعم از شهری و

کارآفرین رانستایش می کند. چشم اندازی که «مراقبت» و استقلال را ارزش می دانست، حالا مدافع ترقی و شایسته سالاری فردگرایانه شده است. این تحول و افول، به نفع و در جهت سرمایه داری (به ویژه سرمایه داری نوع دوم) متاخر، که به نظر او، «آشفته»، «جهانی شونده» و «نیولیبرال» است، نوعی پشت سر گذاشتن آرمان های اولیه جنبش فمینیستی است. «موج دوم فمینیسم» در انتقاد به سرمایه داری نوع اول پدیدار شد، اما تبدیل به کلفتی برای نوع دوم شد.

فریزر معتقد است موج دوم فمینیسم، دو پهلو/سناریوی متفاوت و حتی متضاد با یکدیگر دارد: پهلو نخست خواهان «دموکراسی مشارکتی» و «همبستگی اجتماعی» است و و پهلو/سناریوی دوم، «نوید شکلی جدید از لیبرالیسم را می دهد که می تواند خودگردانی فردی و انتخاب افزوده تر و ترقی شایسته سالارانه را به زنان و هم چنین مردان اعطا کند». سناریوی دوم، نه تنها با نیولیبرالیسم پیوند خورده، که در «بنای» آن سهم داشته است؛ سه سهم کلیدی: (۱) نقد فمینیست های موج دوم (و سناریوی دوم) بر «مواجبات خانواده» (Family wage)؛ که بی آمد عینی آن، تغییر «خانواده با یک نان آور» به «خانواده با دو نان آور» بود. سودی که لیبرالیسم از این انتقاد فمینیستی برمی دارد این است که «نئولیبرالیسم» توانمندسازی زنان را در بوق و کرنا کرده است و دارد از آب کره می گیرد. از نقد فمینیستی بر دست مزد خانوادگی استفاده می کند تا استثمار را توجیه کند و رویای رهایی زنان را به موتور انباشت سرمایه گره می زند». (۲) نقد «اقتصادمحوری» (Economicism). فمینیست ها، این روی کرد سیاسی را که

منحصرن به «نابرابری اقتصادی» متمرکز بود، با برجسته کردن هویت جنسی، ساختارهای فرهنگی و «بی عدالتی های غیراقتصادی» (مثل خشونت خانوادگی، تجاوز جنسی و...) نقد کردند (که البته از نظر فریزر، درست هم بودند). اما نتیجه ای این تلاش ها و انتقادهای «تمرکز یک جانبه بر «هویت جنسیتی»، به بهای از دست دادن نان و آب، بود. این سیاست «هویت گرایانه»، در یک جا مورد تأیید و پذیرش نئولیبرالیسم است: «سرکوب خاطره و حافظه برای برابری خواهی اجتماعی» که روزگاری، موتور محرک جنبش های فمینیستی بود. (۳) نقد «پدرسالاری دولت رفاه». این نقد مترقی، اما، با سرنوشته غم انگیزی مواجه گردید: با مبارزه نئولیبرالیسم برای «دولت پرستار» (the nanny state) و هضم آن جی اوها در آغوش دولت همگام شد. فمینیسم در این مبارزه، در خدمت و همکار و هم صدا با نیولیبرالیسم بود؛ مثل حمایت با بوق و کرنا فمینیست ها از «قرضه های کوچک» برای زنان فقیر در نیم کره جنوبی، پروژه «قرضه دهی»، کاری در راستای رفع فقر و محرومیت زنان نکرد، که هیچ، تلاش ها برای اقدامات ساختاری و بنیادی دولت در جهت مبارزه با فقر نیز فراموش شد. خانم فریزر، به جای سناریوی دوم موج دوم فمینیسم، که حیثیت «کلفت سرمایه داری» را دارد، سناریوی دوم آن را پیشنهاد می کند.

د وړلويي لويغاري او اسونه د سبالې لپاره چمتو دي. وړلويه د افغانستان د بېلابېلو یرگنو ترمنځ زور تاریخ لري. سره له دې چې د وړلويي سبالې تر ډېره بریده د افغانستان په شمال کې کېږي، خو دغه لويه په ټول هېواد کې خلک بووالي، وروړگلوۍ او د بول بولو ته رابولي.

چاپ اندازها و اسب های بزکشی آماده مسابقه اند. ورزش بزکشی تاریخ و پیشینه ی کهن در میان اقشار مختلف افغانستان دارد. با آنکه مسابقات بزکشی بیشتر در شمال افغانستان راه اندازی می شود. اما این ورزش افغانها را در سراسر کشور به اتحاد، برادری و همدیگر پذیری فرا می خواند.

افتخار میکنیم که افغان هستیم! و بارو چي افغانان یوو!